

تبیین گفتمان متناقض جوینی مبتنی بر ردّ و قبول مغول در جلد اول تاریخ جهانگشا

بر اساس نشانه‌های (واژگان، صور خیال، عبارات، جملات و اشعار)
گفتمان مدار

طاهره چهری*

غلامرضا سالمیان**، روح الله بهرامی**

چکیده

رویکردهای جدید نقد ادبی در نگریستن به متون، آن‌ها را از متون بسته و صرفاً خواندنی به متونی باز و قابل نوشتن تبدیل نموده و امکان آفرینش دوباره متون را فراهم آورده‌اند. روش تحلیل گفتمان از جمله روش‌هاییست که می‌تواند در واکاوی و بازخوانی متون راهگشا باشد. دستیابی به لایه‌های پنهان و صداهاى خفته متن از مهم‌ترین دستاوردهای این روش است. تاریخ جهانگشای جوینی از جمله کتاب‌هایی است که در میانه تاریخ و ادبیات قرار گرفته و این سؤال را در ذهن برمی‌انگیزد که چرا یک متن تاریخی که باید بر صراحت، منطق و عقل استوار باشد، گاه از روش تاریخ‌نویسی دور افتاده و شاخصه‌های متون ادبی، چون ابهام، پوشیدگی و احساس بر آن غالب شده است؟ به دلیل جامعیت روش تحلیل گفتمان فرکلاف در دو محور نظری و عملی، این روش را مبنای پژوهش

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، tchehri@yahoo.com
** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)،
saleman@razi.ac.ir

*** دانشیار تاریخ و عضو هیئت علمی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، r.bahrami@razi.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۲

قرار داده‌ایم. در این روش، در سه مرحله توصیف، تفسیر و تبیین، تاریخ جهانگشا، مورد تحلیل گفتمانی قرار گرفته است. در بررسی کتاب به این شیوه، بی‌گمان متن، حرف‌هایی فراتر از تاریخ و ادبیات برای گفتن خواهد داشت. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در جلد اول تاریخ جهانگشا، نشانه‌هایی (واژگان، استعاره‌ها، عبارات و جملات و اشعار فارسی و عربی) وجود دارد که گفتمان‌مدارند و همگی بازتابنده گفتمان متناقض مورخ درباره مغولان هستند. گفتمان مورخ ایدئولوژیک است و ریشه در روح زمانه مؤلف دارد؛ تقدیرگرایی و جبرانگاری، محافظه‌کاری و ترس، رستن از عواقب احتمالی، تداوم سنت فرهنگی، تسلی خاطر و ... همگی از ارکان شکل‌دهنده این گفتمان هستند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان، عطاالملک جوینی، تاریخ جهانگشا، گفتمان متناقض، تقدیرگرایی، محافظه‌کاری.

۱. مقدمه

بخشی از متون ادب فارسی، کتاب‌هایی هستند که موضوع غیرادبی دارند؛ اما در ساختار و صورت در گروه کتاب‌های ادبی قرار می‌گیرند. کتب تاریخی ما از قرن چهارم به بعد، تقریباً تا دوره معاصر مشمول این ویژگی هستند؛ کتاب‌هایی چون تاریخ بیهقی، نقشه المصداور، تاریخ جهانگشا، ذره نادره و بسیاری کتاب‌های تاریخی دیگر.

تاریخ‌نگاری به عنوان یکی از ابعاد و مظاهر فرهنگ و تمدن، همواره در جامعه‌ی انسانی از اهمیت برخوردار بوده است؛ زیرا مهم‌ترین ویژگی تاریخ، کمک به افراد در شناخت هویت و جامعه خویش است. اینکه دقیقاً از چه زمانی جامعه بشری به گردآوری تاریخ روی آورد چندان مشخص نیست؛ اما آنچه مشهود است این است که توجه به تاریخ همواره با زندگی بشر همراه بوده است. بی‌گمان اولین رویکردها به تاریخ متناسب با زندگی بشر، ابتدایی و به صورت شفاهی بوده است و شکل مکتوب آن را می‌توان در سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌ها و بعدها با اختراع کاغذ، در قالب کتاب دید. در تاریخ‌نگاری سنتی اروپا، در قرون وسطی، تاریخ‌نگاری غالباً از نقل وقایع تجاوز نمی‌کرد، «مورخ تقریباً همیشه راهب بود و اگر حادثه محلی یا قومی را نیز ضبط می‌کرد، دیدگاه او همواره همان دیدگاه اهل کلیسا بود که در آنچه با مصلحت کلیسا مغایرت ندارد مبنی بر دقت و امانت است» (زرین-کوب، ۱۳۷۰: ۹۰)؛ بنابراین در گذشته تاریخ همواره در کنار دین و از منظر دین‌نگریسته می‌شد. در شیوه کتب تاریخی سنتی، مورخان اغلب در خدمت قدرت‌ها بوده و کمتر به زندگی توده مردم توجه داشته‌اند. با پیشرفت علوم جدید، تاریخ‌نگاری نو، از سده هفدهم

میلادی در اروپا آغاز شد. در تاریخ‌گرایی نو، مسائل تازه‌ای مورد توجه قرار گرفت، اینکه محرک تاریخ و راه برنده آن در نظر مورخ چیست و این تفکر تحت تأثیر چه عواملی شکل گرفته است. همچنین مسئله عینیت Objectivity در تاریخ (منظور از عینیت این است که آراء، داوری‌ها و گزاره‌هایی که درباره یک موضوع (رویداد) ارائه می‌شود، باید کاملاً بر مبنای موضوع مورد بررسی شکل گیرد؛ به این معنی که صدق و کذب آن‌ها باید مستقل از افکار و احساسات افراد باشد) و نقش مؤلف، از دیگر موضوعات تازه در تاریخ‌نگاری نو بود (ر.ک استنفورد، ۱۳۹۲: ۶۹). از دیگر عناصر مهم در رویکرد تاریخ‌نگاری نو، زبان و نقش آن است که به عنوان تجلیگاه گفتمان‌ها باید مورد توجه ویژه قرار بگیرد؛ زبان، یکی از ابزارهای مهم قدرت و گفتمان‌ساز است. از نظر فوکو، «زبان و گفتار حاصل نظامی اجتماعی است که خود را بر گوینده تحمیل می‌کند» (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۰) و این همان چیزیست که «قدرت گفتمان» نام دارد.

در ایران نیز همین سیر حرکت در تاریخ‌نگاری؛ البته با شتاب کمتر و با تأثیرپذیری از شیوه‌های تاریخ‌نگاری در اروپا قابل مشاهده است. کتیبه‌های باقی‌مانده از شاهان، حفريات مکان‌های قدیمی و کتب مذهبی آریان‌های ایرانی، مسکوکات، بناها و آثار قدیمی، نوشته‌های مورخین خارجی، کتب بعضی نویسندگان قرون اسلامی و در کنار اینها داستان‌های قدیمی که نسل به نسل حفظ و منتقل شده‌اند (به عنوان منابع دست دوم)، مهم‌ترین منابع تاریخ‌نگاری ایران پیش از اسلام هستند. (ر.ک: پیرنیا، ۱۳۱۴: ۱۶۳-۱۶۴). تاریخ‌نگاری ایرانیان از سده‌ی سوم هجری آغاز شده و در عصر ایلخانان و تیموریان به اوج خود می‌رسد. شیوه تاریخ‌نگاری تا دوره قاجار همچنان سنتی است. آشنایی با نظرات دانشمندان اروپایی درباره تاریخ، از عصر مشروطه و با چاپ در مطبوعات این دوره آغاز شد. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، تاریخ‌نگاری مارکسیستی، تاریخ‌نگاری مبتنی بر اندیشه ترقی (با محوریت نقد سنن فکری گذشته و باورهای غیر عقلانی و پیروی از علوم جدید) از جمله جریان‌های تاریخ‌نگاری جدید در ایران محسوب می‌شوند (ر.ک: رجبی، ۱۳۸۹: ۲۲۸-۲۳۰).

با پیدایش نقد و نظریه‌های نوین ادبی، نگرش به متون ادبی از رکود خارج شد؛ رکودی که حاصل نگرش به متون بود و آن‌ها را به منزله آثار باستانی می‌نگریست و نهایت پرداختن به آن‌ها گزارش واژگان دشوار، ابیات سخت و گزاره‌های پیچیده بود. نقد جدید به متون و آثار گذشته حیات دوباره‌ای بخشید و آن را از مردگی و کهنگی تاریخی نجات داد. در نگرش جدید، آثار ادبی صرفاً آثاری باستانی نیستند که فقط به

کار آموزش‌های اخلاقی و پدر سالارانه بیابند یا در مواقع ناگزیر در شکلی انتزاعی (مانند اشیای عتیقه) برای به رخ کشیدن هویت ملی به کار برده شوند، بلکه سرشتی پویا دارند و همواره می‌توانند از نو به سخن درآیند؛ با مخاطب و آثار دیگر گفت‌گو کنند و ظرفیت‌های متنوع خود را بروز دهند. (رضوانیان، ۱۳۹۳: ۲۱۱).

متون ادبی فارسی هم در گذشته‌ای نه چندان دور به شیوه سنتی بررسی می‌شدند و نقد و منتقد به معنای امروز وجود نداشت؛ اما با پیشرفت مطالعات ادبی و آشنایی ایرانیان با شیوه‌های نوین مطالعه و بررسی متون در دوره معاصر، چشم‌انداز جدیدی از نقد در ایران حاصل شد که به تجزیه و تحلیل متون می‌پرداخت و آن نگاه کلی‌نگر تذکره‌نویسان جای خود را به ریزینی و جامع‌نگری منتقدان و محققان جدید داد.

موضوع مورد مطالعه ما در این مقاله تاریخ جهانگشای جوینی مربوط به دوره مغول است. انتخاب این کتاب به عنوان موضوع پژوهش، دو دلیل داشته است:

اول اینکه دوره مغول از مهم‌ترین دوران تاریخی ایران است. در این دوره به طور چشمگیر توجه به تاریخ و تاریخ‌نویسی افزایش می‌یابد «زیرا چنگیزخان و ایلخانان، سخت پای‌بند جاودان ساختن اعمال و فتوحات خود و نام‌آوری مغولان بودند» (ریپکا، ۱۳۸۱: ۳۵۰). این باور وجود دارد که از میان رفتن بسیاری از آبادانی‌ها، برهم خوردن مراکز تحقیق و تعلیم و تعلم در این دوره مایه تنزل علمی و فکری ایرانیان گردید (رک: صفا، ۱۳۷۸، ج ۳: ۸۳)؛ در مقابل، پژوهش‌های دیگر نشان می‌دهد گذشته از آثار مخرب حمله مغول در سال‌های اول ورودشان به ایران، در دوره مغول و ایلخانان، دگرگونی‌هایی به وجود آمد که سبب شد این دوره را دوره رنسانس ایرانی بدانند، زیرا معتقدند ایران در این دوره به کانونی فکری-فرهنگی و مرکزی فعال در عرصه سیاسی تبدیل شد و نوزایی را از سرگرفت. رهایی از فشار سیاسی خلافت بغداد، ایجاد تساهل در عرصه باورهای دینی و انجام مبادلات بازرگانی در سطح وسیع از جمله تحولات مهم این دوره هستند. (برای مطالعه بیشتر رک: لین: ۱۳۸۹)، بنابراین با توجه به باورهای دوگانه‌ای که درباره دوره مغول وجود دارد و نیز به سبب شمار فراوان کتب تاریخی در این دوره، بررسی هرچه بیشتر و دقیق‌تر تواریخ این دوره می‌تواند به دستاوردهای جامع و گاه تازه‌تری بینجامد.

دلیل دوم اینکه تاریخ جهانگشای جوینی، از مهمترین کتب تاریخی عهد مغول است که مورخان دیگر بارها به آن استناد جسته‌اند. این کتاب گرچه عنوان تاریخ را بر خود دارد، در بهره‌گیری از زبان، وارد عرصه ادبیات شده است. آنچه از تاریخ انتظار می‌رود، بیان صریح و

دقیق واقعیات و گزارش پیشامدها و پیامدهای تاریخی در طول زمان است. بی‌گمان بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی به آراستگی و غنی‌شدن زبان کمک می‌کند؛ اما مسئله این است که زبان مقتضیات خاص خود را دارد و برای هر موضوعی ساختار و شیوه‌ای به‌خصوص را برمی‌گزیند؛ به عنوان مثال اگر یک متن علمی که قرار است نتایج یک آزمایش تجربی را گزارش دهد، از آرایه‌های ادبی پُرشود، هم معنا مختل می‌شود، هم نتیجه مطلوب از ارائه گزارش حاصل نخواهد شد؛ با این حال، موضوع، تنها گزینه‌ای نیست که زبان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ زمان، مکان، اوضاع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و البته خود مؤلف همگی بر زبان تأثیر می‌گذارند، و زبان هر چند مبتنی بر نظام و چهارچوب باشد، نمی‌تواند خود را از مقتضیات فوق‌بازدارد؛ چنانکه می‌توان گفت این مقتضیات، خود در راستای نظام و چهارچوب زبان تعریف می‌شوند.

ادبی شدن تاریخ جهانگشا، علاوه بر اینکه سبب شده دریافت گزاره‌های تاریخی برای مخاطب به تأخیر بیفتد، ابهاماتی را نیز در مواضع نظری مؤلف اثر به وجود آورده است. از ابهاماتی که در مطالعه تاریخ جهانگشا به آن برمی‌خوریم، موضع جوینی درباره حمله مغول به سرزمین ایران و حکمرانی آن‌هاست. آنچه به این ابهام دامن می‌زند و آن را پررنگ‌تر می‌نماید، دوگانگی و تضادی است که در دیدگاه جوینی به چشم می‌خورد و در ساختار زبانی و بیانی او نمود یافته است. از یک‌سو تعابیری که جوینی برای مغولان به کار می‌برد آکنده از بغض، کینه و نفرت است و از سوی دیگر حمله مغول را رخدادی الهی و مصداق عذاب خداوند تلقی می‌کند. سؤال اصلی تحقیق نیز به همین دوگانگی بازمی‌گردد. جوینی در شرایطی قرار دارد که سرزمین (وطن) و مردمانش مورد بی‌رحمانه‌ترین هجوم تاریخ قرار گرفته‌اند، چه می‌شود او که اهل فضل و دانش است و خود بر جهل و خوی وحشیانه مغول معترف است، قصد توجیه حمله مغول را دارد و به این ترتیب نوعی وجهه مقدّس به حکومت و حضور آنان می‌بخشد؟ برای پاسخ به پرسش فوق و بررسی چند و چون گفتمان جوینی درباره حمله مغول، واکاوی زبان جوینی را در دستور کار قرار داده‌ایم که از آن می‌توان به دلایل شکل‌گیری چنین گفتمانی رسید.

۱.۱ پیشینه پژوهش

درباره تاریخ جهانگشا، پژوهش‌های متعددی انجام شده است؛ از جمله: خاتمی و عرب‌اف (۱۳۸۹) با بررسی تاریخ جهانگشا به موضوع مغول‌ستیزی عظاملک جوینی پرداخته‌اند.

موسوی (۱۳۹۱) به نقد و بررسی شگردها و ظرافت‌کاری‌های ادبی عظاملک جوینی در بیان حقایق تاریخی در تاریخ جهانگشای جوینی پرداخته است. تقفی (۱۳۹۲) با تأکید بر تاریخ جهانگشا، جامع‌التواریخ و تاریخ و صاف، سبک متون تاریخی دوره ایلخانی را بررسی کرده است. علیجانی و بزرگ‌بیگدلی (۱۳۹۲) نمودهای برجسته هویت ایرانی را در تاریخ جهانگشای جوینی بررسی کرده‌اند. همچنین در پژوهش در مورد متون تاریخی به روش تحلیل گفتمان، کارهایی صورت گرفته است، برای نمونه رضا پور (۱۳۹۲) به تحلیل گفتمانی تاریخ بیتهی پرداخته است و مهدی‌پور (۱۳۹۲) که بر پایه رویکرد تاریخ‌گرایی نوین، گفتمان قدرت و زبان را در تاریخ بیتهی بررسی کرده است و رحیمی (۱۳۹۴) که تاریخ‌نگاری‌گرد را تحلیل گفتمان کرده است؛ اما بر پایه جستجوهای انجام شده تا کنون پژوهشی که از منظر تحلیل گفتمان، تاریخ جهانگشا را بررسی کرده باشد، انجام نشده است و پژوهش حاضر نخستین گام در این زمینه برشمرده می‌شود.

۲. تحلیل گفتمان

از نیمه دوم قرن بیستم، توجه به زبان، در نظریه‌های اجتماعی اهمیت یافت. تحلیل گفتمان نیز از نظریه‌هایی است که تمرکز ویژه‌ای روی زبان دارد. تحلیل گفتمان Discourse analysis در زبان فارسی به «سخن‌کاوی»، «تحلیل کلام» و «تحلیل گفتار» ترجمه شده است. این اصطلاح، نخستین بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از زبان‌شناس معروف انگلیسی-زلیک هریس Harris- به کار رفته است (ر.ک: فخام زاده، ۱۳۷۵: ۳). او دیدی صورت‌گرایانه از جمله به دست داد و تحلیل گفتمان را صرفاً نگاهی صورت‌گرایانه (و ساختارگرایانه) به جمله و متن برشمرد. بسیاری از زبان‌شناسان، بعد از هریس، تحلیل گفتمان را نقطه مقابل تحلیل متن دانسته‌اند و با گذشت زمان، این مفهوم را در معناهای متفاوتی به کار برده‌اند. آن‌ها معتقد بودند که تحلیل گفتمان بیشتر به کارکرد یا ساختار جمله و کشف و توصیف روابط آن می‌پردازد. مطابق این تعریف، در تحلیل گفتمان، بر خلاف تحلیل‌های سنتی زبان-شناسانه، دیگر صرفاً با متن Text و عناصر نحوی و لغوی تشکیل دهنده آن به عنوان عمده-ترین مبنای تشریح معنا، سر و کار نداریم، بلکه فراتر از آن با عوامل بیرون از متن، یعنی بافت Context، سر و کار داریم، بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و غیره...؛ بنابراین تحلیل گفتمان «چگونگی تبلور و شکل‌گیری معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط با عوامل درون زبانی (زمینه متن: واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی مربوطه و نیز کل نظام

زبانی) و عوامل برون زبانی (زمینه‌ی اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی) بررسی می‌کند» (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۲: ۱۰). همچنین در تعریف تحلیل گفتمان گفته‌اند: «تحلیل گفتمان تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد آن است؛ بنابراین، نمی‌تواند منحصر به توصیف صورت‌های زبانی مستقل از اهداف و کارکردهایی باشد که این صورت‌ها برای پرداختن به آنها در امور انسانی به وجود آمده‌اند» (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۹).

به طور کلی زبان‌شناسان در بحث از تحلیل گفتمان دو دیدگاه را مطرح می‌کنند: نخست، دیدگاهی که تحلیل گفتمان را بررسی و تحلیل واحدهای بزرگ‌تر از جمله تعریف می‌کند و دوّم، دیدگاهی که تحلیل گفتمان را تمرکز خاص بر چرایی و چگونگی استفاده از زبان می‌داند. دیدگاه اوّل را که به شکل و صورت متن توجّه می‌کند، ساختارگرا و دیدگاه دوّم را که به کارکرد متن توجّه دارد، کارکردگرا نامیده‌اند (شایسته پیران، ۱۳۷۵: ۹). اوّلی گفتمان را واحد مشخصی از زبان می‌داند که بزرگ‌تر از جمله است و به بررسی این واحدها می‌پردازد و دوّمی تحلیل گفتمان را مطالعه جنبه‌های مختلف چگونگی استفاده از زبان می‌داند که بر روی کارکردهای واحدهای زبانی متمرکز است. دیدگاه اخیر، اعمال و کردار مردم، همچنین مقاصد معینی را که آنها در به کارگیری زبان بدان توجّه دارند، مدنظر قرار می‌دهد و در پی شناخت معانی اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی است.

با اینکه یکی از سرچشمه‌های اصلی تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی بود؛ اما این روش در زبان‌شناسی متوقّف نماند و به همّت متفکرانی چون میشل فوکو Foucault, Michel, ژاک دریدا Derrida, Jacques, ... و دیگر متفکران برجسته مغرب زمین، وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت. حاصل کار با عنوان تحلیل انتقادی گفتمان Critical discourse analysis عرضه شد. مفهوم گفتمان، امروزه به صورت یکی از مفاهیم کلیدی و پُرکاربرد در تفکر فلسفی، اجتماعی و سیاسی مغرب زمین درآمده و با مفاهیمی چون سلطه، زور، قدرت، مهاجرت، نژادپرستی، تبعیض جنسی، نابرابری قومی و غیره عجین گشته است. گفتمان، امروزه بیانگر ویژگی‌ها و خصوصیات تاریخی چیزهای گفته شده و چیزهایی است که ناگفته باقی می‌ماند (ر.ک: عضدانلو، ۱۳۷۵: ۴۸).

از مسائل مهمّ در تحلیل گفتمان بحث ایدئولوژی است، «ایدئولوژی عبارت است از درکی از جهان که به طور ضمنی در هنر، قانون، فعالیت‌های اقتصادی و در جلوه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی تجلّی پیدا می‌کند» (فرکلاف به نقل از گرامشی، ۱۳۸۹: ۱۰۲). «بارت ایدئولوژی را یک نظام معنایی ثانویه می‌داند که معناهای ضمنی را به معنای اوّلیه یا

معنای صریح می‌افزاید» (سجودی، ۱۳۸۷: ۱۸۵) و مارکسیست‌ها آگاهی کاذب را محصول ایدئولوژی می‌دانند (ر.ک احمدی علیایی و محمودی، ۱۳۹۴: ۳۷).

هرچند تحلیل‌گفتمان، به ویژه نوع انتقادی آن، بررسی رابطه زبان، قدرت، ایدئولوژی و گفتمان در متون رسانه‌ای، و مسائل سیاسی-اجتماعی را به عنوان اولویت نخست، در دستور کار خود قرار می‌دهد، اما بررسی سایر متون نیز، با این روش-اعم از ادبیات مکتوب و شفاهی ملل- خالی از فایده نخواهد بود؛ زیرا متون ادبی هم در خدمت ارتباط هستند و اغلب با عوامل بیرونی (اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و ...) پیوند دارند.

از میان روش‌های تحلیل‌گفتمان، روش فرکلاف به سبب دارا بودن سرفصل‌ها و الگوها و مراحل مشخص، منسجم‌تر و کاربردی‌تر است. ما نیز از همین روش بهره‌جسته‌ایم. فرکلاف، متن، تعامل و بافت اجتماعی را سه عنصر اساسی گفتمان می‌داند و بر این اساس سه مرحله برای تحلیل انتقادی گفتمان قائل است: «توصیف متن»، «تفسیر رابطه بین متن و تعامل»، «تبیین رابطه بین تعامل و بافت اجتماعی» (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

۳. بحث و بررسی

در این پژوهش، ابتدا، نمونه‌های موردنظر را توصیف، سپس وجوه گفتمانی را تفسیر می‌کنیم و در مرحله بعد به تبیین دلایل گفتمان‌مداری متن خواهیم پرداخت. یادآوری می‌شود در این پژوهش، تنها جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی بررسی شده است.

۱.۳ توصیف

برخی از پرسش‌هایی که فرکلاف در مرحله توصیف مطرح می‌کند، عبارتند از: کلمات، عبارات یا جملات، واجد کدام ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای یا بیانی هستند؟ آیا می‌توان از عبارت‌بندی دگرسان یا عبارت‌بندی افراطی سخن گفت؟ چه نوع روابط معنایی (هم‌معنایی، شمول معنایی، تضاد معنایی) که به لحاظ ایدئولوژیک معنا دار باشد غالب است؟ آیا کلمات یا عباراتی وجود دارند که دال بر حُسن تعبیر باشند؟ آیا استعاره‌های ایدئولوژیک در متن وجود دارد؟ (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۸۹: ۱۶۷-۲۱۰). بخشی از آنچه در توصیف متن تاریخ-جهانگشا می‌توان بیان کرد، شامل موارد زیر می‌شود:

۱. نشانه‌های (واژگان، آرایه‌ها) استعاره، تشبیه و کنایه، عبارات، جملات و اشعار) مبتنی بر ستایش یا بزرگنمایی:

- دربارهٔ **امیر خجند، تیمور ملک**: «اگر رستم در زمان او بودی جز غاشیه‌داری او نکردی» (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۶۶). همچنین با تضمین بیت‌هایی از فردوسی که مبتنی بر بزرگنمایی است، دربارهٔ امیر خجند چنین آورده است:

مرا دیده در جنگ دریا و کوه که با نامداران توران گروه
چه کردم ستاره گوی من است بمردی جهان زیر پای من است

(همان: ۶۹)

- دربارهٔ **کوک‌خان، سردار خوارزمی**: «به مردی گوی از شیران نر رپوده بود» (همان: ۷۸). کوک‌خان که در فتح بخارا در برابر مغولان مقاومت می‌کرد در این عبارت به طور مضمّر، به شیر نر مانند شده است.

- دربارهٔ سپاه اعزامی سلطان محمد به سمرقند:

شست هزار ترکان بودند با خانانی که وجوه اعیان سلطان بودند که اسفندیار روین تن،
اگر زخم تیر و گزارد سنان ایشان دیدی، جز عجز و امان حیلۀ دیگر ندانستی، و پنجاه
هزار تازیک از مردانی که هریک فی‌نفسه رستم وقت و بر سرآمده لشکرها بودند...
(همان: ۸۶).

عبارات فوق همگی مبتنی بر ستایش و بزرگنمایی هستند؛ جوبنی سپاهیان خودی (ایرانی) را در جنگ با مغول از رستم و اسفندیار نیز برتر می‌داند. این توصیفات گرچه اغراق آمیزند، اما یادآور اسطوره‌های ملی نیز هستند و انبوهی از شکوه، دلاوری و پیروزی را به عنوان معنای ضمنی در خود دارند.

- دربارهٔ **منکوقاآن**: پادشاه جهان، فرمانده زمین و زمان، مادهٔ نعمت امن و امان، خان همه خانان... اخبار عدل نوشروانی در حدای آن مکتوم بود و آثار عقل فریدونی در ازای آن معدوم نمود (همان: ۲) پادشاه وقت جوان جوان بخت پیر عزیمت خجسته فال پاکیزه خصال (همان: ۳) پادشاه جهان، منکوقاآن (همان: ۱۱ و ۳۴) پادشاه عالم، پادشاه جهان، پادشاه روی زمین (همان: ۳۵) پادشاه مالک رقاب (همان: ۳۶) پادشاه جهان، حاتم آخرالزمان (همان: ۷۹) پادشاه عالم (همان: ۱۳۱) «بحمدالله تعالی که امروز این منازل، مبارک به قدم خجسته پادشاه کامگار و شهنشاه نامدار، نوشروان

- زمان، منکوقآن مزین است». (همان: ۱۸۱) پادشاه عادل (همان: ۱۹۹). توصیفات و عبارات فوق درباره منکوقآن مبتنی بر نکوداشت و اغلب بزرگنمایی است.
- درباره چنگیز: پادشاه جهانگشای (همان: ۴۸) جهان مطاع، شاه جهانگشای (همان: ۶۳ و ۶۲) پادشاه جهان (همان: ۷۲) پادشاه عالم گیر (همان: ۷۴) خان عالم (همان: ۷۷) پادشاه جهان (همان: ۱۳۹).
- حق تعالی چون چنگزخان را به عقل و هوشمندی از اقران او ممتاز گردانیده بود و به تیغ و تسلط از ملوک جهان سرفراز تا آنچه از عادت جبارۀ اکاسره مذکور بود و از رسوم و شیوهای فراعنه و قیاصره مسطور، بی تعب مطالعه اخبار و زحمت اقتفا به آثار، از صحیفه باطن خویش اختراع می کرد و آنچه به ترتیب کشورگشایی معقود بود و به کسر شوکت اعادی و رفع درجه موالی عاید، آن خود تصنیف ضمیر و تألیف خاطر او بود که اگر اسکندر با استخراج چندان طلسمات و حل مشکلات که بدان مولع بوده است، در روزگار او بودی، از حیل و ذکای او تعلیم گرفتی^۱ (همان: ۱۶-۱۷).
- از وجوه گفتمان مدار عبارات فوق این است که اولاً جوینی چنگیز را به جهت عقل و هوشمندی برتر از اقران می داند و ثانیاً این امر را به اراده خداوند نسبت می دهد؛ به طور کلی عبارات مبتنی بر بزرگنمایی هستند و نوعی تحسین و ستایش افراطی را نسبت به موصوف بازتاب می دهند.
- چون چنگزخان از مقام طفولیت به درجه رجولیت رسید، در اقتحام شیری غران و در اصطدام شمشیری بران بود (همان: ۲۶). "اقتحام" به معنی به عنف در کاری شدن و بی اندیشه در کاری درآمدن و "اصطدام" به معنی به هم واگرفتن و در هم زدن است و قرار گرفتن واژگانی چون شیر و شمشیر در کنار آن ها بار معنایی آن ها را شدت بخشیده است. با توجه به جملات پس و پیش این عبارت، به نظر می رسد جوینی قصد تحسین و تعریف از چنگیز را داشته است.
- همچنین عطاملک در بیت زیر در وصف چنگیز بزرگنمایی کرده است. معنی بیت: در شکوهی که نه برق به گام های او در آن می رسد و (نه رعد) در برابر صدای او خطیب بلند آوازی بود.

فی هیئة لا البرقُ وافی الخطی فیهِ ولا الرعدُ خطیبُ جهیر

(همان، ج ۱: ۵۹)

- درباره قآن (اوکتای قآن): پادشاه عالم (همان: ۱۳۱) «پادشاه جهاندار بر مرقاء بخت بیدار مؤید و کامکار نشست... زمان به مکان قآن روشن چشم و جهان به تمکن او بی کین و خشم گشته...» (همان: ۱۳۷) پادشاه حاتم بذل خسرو معاشرت (همان: ۱۴۲) پادشاه جهان (همان: ۱۴۳ و ۱۶۲ و ۱۶۷) «ذکر حاتم طیّ در روزگار او طی شد و حلم احنف به نسبت حلم او لا شیء، در عهد دولت او جهان جهان آرام گرفت و صعاب فلک ناسازگار رام شد». (همان: ۱۴۶) پادشاه پادشاه منش (همان: ۱۵۵) «صیت عدل او سبب قید شوارد و آوازه بذل او موجب صید او ابد شد». (همان: ۱۴۷) حاتم زمان و حاکم جهان (همان: ۱۷۸) پادشاه جهاندار (همان: ۱۷۹) پادشاه کامگار و شهنشاه نامدار، نوشروان زمان، پادشاه جهان، حاتم زمان (همان: ۱۸۱). همه توصیفات مبتنی بر ستایش و بزرگنمایی درباره قآن هستند.

از دیگر اوصاف گفتمان مدار درباره قآن می توان به این مورد اشاره کرد: «برداشتۀ صنع و قدرت الهی» (همان: ۱۴۳) گفتمان مداری این صفت از آن است که به پادشاهی قآن جلوه‌ای الهی بخشیده و انتساب او را به خداوند نسبت داده است.

- از همین سنخ است، بیت‌هایی که نویسنده در این صفحات از جلد اول کتابش ذکر کرده است: ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴ و ۱۷۷.

- درباره الغ نوین پسر چنگیز: «در سیاست تیغ آبدار و آتش فعل بود که باد او به هر کس که رسید، خاکسار شد و در فروسیّت برقی که از میان حجاب سحاب بجست، بر هر کجا افتد چون خاکستر کند و اثر و نشان نگذارد و زمان مکث و لبث نخواهد...» (همان: ۱۰۹). عبارات و تشبیهات مبتنی بر بزرگنمایی و مبالغه هستند.

- درباره تولی: «تولی آن ضرغام مقتحّم با لشکری چون شب مدلهم و دریای ملتطم از کثرت فزون از ریگ بیابان، همه رزمجویان نام‌آوران برسید». (همان: ۱۱۷). این توصیفات و تشبیهات مبتنی بر بزرگنمایی درباره سردار مغول هستند.

- درباره کیوک خان: خسرو جهان (همان: ۱۹۱) «خشونت و هیبت او چون مشهور بود، پیش از آنکه، لشکرها به مخالفان رسد، از خوف و هراس و ترس بآس او، در هر دلی لشکری بود و در هر سینه‌ای صفدری» (همان: ۱۹۵). همچنین در وصف لشکر کیوک خان ابیاتی که مبتنی بر بزرگنمایی هستند را در صفحه ۱۹۶ آورده است.

- درباره زنان مغولی: در جلد اول تاریخ جهانگشا نقش زنان مغول پررنگ‌تر است و با صراحت از آن‌ها نام برده شده است؛ زنانی چون یسونجین بیکی (همان، ج ۱: ۲۹)، التون بیکی (همان: ۳۳)، الاجی بیکی (همان)، خاتون تغاجار (همان: ۱۳۰)، اغول غایمش خاتون (همان: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰)، براقچین خاتون (همان: ۲۰۳)، توراکینا خاتون (همان: ۳۳، ۱۸۱-۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰)، موکاخاتون (همان: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۲)، اورقینه خاتون (همان: ۲۰۸) و سرقویتی بیکی (همان: ۸۰، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۹). اغلب این زنان در هرم قدرت قرار دارند و جوینی برخی را به سبب تدبیر و سیاستشان ستوده است، مانند توراکینا خاتون:

توراکینا خاتون مادر پسران بزرگتر بود و به ذکا و ذهنا بیشتر..... نیک دایه و کافیه بود..... به لطایف حیل و کیاست، تمام امور ملک را در ضبط آورد، و دل خویشان را به انواع اصطناع و عوارف و ارسال هدایا و تحف صید کرد (همان، ج ۱: ۱۸۲).

۲. نشانه‌های (واژگان، آرایه‌ها) استعاره، تشبیه، کنایه، عبارات و جملات و اشعار) مبتنی بر نکوهش، خوارداشت و تعابیر منفی:

- سیل راعب (همان: ۷۲)، وجه گفتمانی این استعاره در ویران‌کنندگی آن است. جوینی سیل را استعاره برای لشکر مغول آورده و با آوردن صفت راعب (ترس‌آور) هیبت و وحشت حاصل از حمله را به خوبی بیان نموده است.

- لشکری چون حوادث زمانه بی‌پایان، (همان: ۹۱) لشکری چون قضای بد روان (همان) لشکری چون سیل در انحدر و مانند عاصفات ریاح (همان: ۹۳) تمامت لشکر چون دایره بر مرکز محیط شدند و مانند اجل، گرد بر گرد آن نزول کرد. (همان). توصیفات و تشبیهات فوق درباره لشکر مغول، همگی مبتنی بر تعابیر منفی هستند و ترس جوینی از لشکر مغول و البته خشم و نفرت او را نسبت به آن‌ها بازتاب می‌دهند. مانند کردن آن‌ها به اجل (مرگ) می‌تواند رمزی از نیستی و نابودی باشد که در پی حمله مغول در سرزمین ایران به وجود آمد.

- «ذباب و ذئاب از صدور صدور جشن ساختند. عُقاب بر عِقاب از لُحوم غید، عید کردند. نُسور سور از نُحور حور ترتیب دادند.» (همان: ۱۳۰) استعاره‌های به کار رفته در این عبارت، همگی مبتنی بر تعابیر منفی هستند. این عبارت مربوط به حمله مغول

به نیشابور است و کشتار فراوانی که در آنجا راه انداختند و شادی آنان بعد از فتح و تصرف. نفرت جویینی نسبت به مغول در این استعاره‌ها به خوبی مشهود است.

- «... و هر مزووری وزیری و هر مُدبری دبیری و هر مستدفی‌ای مستوفی‌ای، و هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر... ن خری سر صدری و هر شاگردی پایگاهی خداوند حرمت و جاهی و هر فرآشی صاحب دورباشی و هر جافی‌ای کافی‌ای و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیس و هر غادری قادری و هر دستاربندی بزرگوار دانشمندی و هر جمالی از کثرت مال با جمالی و هر حمالی از مساعدت اقبال با فسحت حالی (همان: ۵ و ۴). وجه گفتمانی غالب در این عبارات، نکوهش و تحقیر است، مخاطب این عبارات می‌تواند هم‌عصران جویینی و یا به طور اخصّ دستگاه دیوانی مغولان باشد.

- تثار را موضع اقامت و منشأ و مولد، واد غیر ذی ذرع است... پوشش از جلود کلاب و فارات و خورش از لحوم آن و میت‌های دیگر و شراب از البان بهایم و نقل از بار درختی به شکل ناژ که قسوق گویند و همان درخت میوه‌دار بیش نروید و در بعضی کوها باشد و از افراط سرما چیزی دیگر نه، و علامت امیر بزرگ آن بوده است که رکاب او از آهن بوده است؛ باقی تجملات ازین قیاس توان گرفت ... (همان: ۱۵-۱۶).

جویینی عبارات فوق را در بیان احوال مغولان پیش از حمله به سرزمین ایران آورده است؛ گرچه قصد وی باز نمودن عظمت کار چنگیزخان در متحدساختن و متمدن نمودن مغولان بوده است و علاوه بر اینکه این عبارات مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی هستند، متضمّن نوعی تحقیر درباره مغول هم هستند که البته می‌توان به آن‌ها صبغه طنز را هم افزود.

- درباره حرکت چنگیز به سمت بخارا و در وصف لشکری که در رکاب او بود: «... و لشکر از اتراک ناباک که نه پاک دانند و نه ناباک، کأس حرب را کاسه چرب دانند، نواله حسام را پیاله مدام پندارند، و بر راه زرنوق حرکت فرمود...» (همان: ۷۲). اوصاف مذکور درباره لشکر مغول، مبتنی بر تعبیر منفی و متضمّن نکوهش هستند.

- ایبات زیر که در گزارش اوضاع زمانه آمده، وجه گفتمانی غالب در آنها، نکوهش و تحقیر است. مخاطب آن‌ها می‌تواند هم‌عصران جویینی و یا به طور اخصّ مغولان باشد:

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد زانکه اندر دل خاکند همه پرهبران
(جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳)

ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم و بقیّت فی خلف کجلد الأجرّب
(همان: ۴)

- رفتند کسانی که (مردم) در حمایت آنها (به خوبی) زندگی می‌کردند و من در میان
جانشینانی باقی ماندم که مانند پوست گرگین هستند. (استعاره‌هایی از قبیل پوست
گرگین و لاشه مبتنی بر تحقیر هستند)، همچنین رجوع شود به بیت «حنانیک رسم
الحق...» در همین صفحه.

رأیت الدّهر یرفع کلّ و غد و یخفض کلّ ذی شیم شریفه
کشل البحر یغرق کلّ درّ و لا ینفک تطفو فیّه جیفه
و کالمیزان یخفض کلّ واف و یرفع کلّ ذی زنة خفیفه
(همان: ۵)

- روزگار را چنان دیدم که هر پست و فرومایه‌ای را برمی‌کشد و هر صاحب خصلت-
های نیک را پست می‌کند؛ همانند دریا که مروارید را غرق می‌کند؛ اما پیوسته لاشه
را بالا می‌آورد، و مانند ترازو که هر سنگینی را پایین می‌برد و هر چیز سبک را بالا
می‌برد.

و ما تستوی احساب قوم توورثت قدیما و احساب نبتن مع البقل
(همان: ۵)

- برابر نیست حسب و نسب‌های قومی که از گذشته از یکدیگر به ارث برده‌اند، با
حسب و نسب‌هایی که با سبزه‌ها رویده‌اند. همچنین از این دست هستند ابیاتی در
صفحات: ۱۲ و ۱۵.

۳. نشانه‌های (واژگان، استعاره‌ها، عبارات و جملات) ایدئولوژیک

- چون در هر دوری و قرنی بندگان را بطر نعمت و نخوت ثروت و خیالی رفاهیت
از قیام به التزام اوامر باری جلّت قدرته و علّت کلمته مانع می‌آمدست و بر اقدام بر
معاصی باعث و محرّض می‌گشته، کلاً إنّ الإنسان لیطغی أنّ رأه أستغنی، تنبیه و تعریک
هر قومی را فراخور طغیان و نسبت کفران، تأدیبی تقدیم می‌رفته است و اعتبار اولوا

الأبصار را به حسب گناه و ارتکاب آن بلائی یا مؤاخذتی می‌رفته، ... و چون نوبت دولت خاتم رسالت علیه افضل الصلوات الزّاکیات در رسید از حضرت عزّت و جلالت استدعا کرد تا صنوف عذاب‌ها و بلیّات که هر امتی را سبب معصیت می‌فرستاده است، از ذمّت امت او مرفوع شده است و این تشریف، امت او را طراز فضایل دیگر شده؛ مگر عذاب سیف که به عرض قبول و هدف اجابت نرسیده است. (همان: ۱۱).

این عبارات گفتمان‌مدارند، از این جهت که اولاً زمینه‌سازی می‌کنند برای حمله مغول، به گونه‌ای که این باور را القا می‌کند که چون مردم غرق در نعمت و ثروت بودند و از اوامر الهی سرپیچی می‌کردند، خداوند، قوم مغول را به مانند عذابی بر سر آنان فرو فرستاد. دوّم اینکه هجوم مغول امری از جانب خداوند تلقّی می‌گردد. جویینی در ادامه می‌گوید:

خواست حقّ - تقدّست اسماؤه - آن بود که آن جماعت از خواب غفلت متیقظ شوند. النَّاس نیام فاذا ماتوا انتبهوا و از سکرته جهالت افاقتی یابند... و بدان سبب اعقاب و اولاد ایشان را تنبیهی باشد و اعجاز دین محمدی نیز در اوج آن حاصل شود... (همان: ۱۲).

- چنانکه رسم جباریه بوده است که به کثرت سواد و شوکت عدلّت و عتاد تهدید کنند، هرگز تخویف ننموده است و تشدید وعید نکرده، بلکه غایت انذار را این قدر می‌نوشته‌اند که اگر ایل و منقاد نشوند ما آن را چه دانیم، خدای قدیم داند و چون در این معنی تدبّری می‌افتد، سخن متوکّلان است. (همان: ۱۸).

این عبارت را جویینی درباره‌ی رسم چنگیز در دعوت به انقیاد و در قیاس با رفتار دیگر حکام و پادشاهان ستمگر آورده است و در واقع این رسم چنگیز را ستوده است. آنچه در این عبارات بار گفتمانی دارد و ایدئولوژیک تلقّی می‌شود، پیوندیست که بین سخن چنگیز و خدای قدیم برقرار کرده است و اینگونه جویینی بنابر دیدگاه شخصی خود چنگیز را از متوکّلان برشمرده و او را به یک منبع الهی وصل نموده است. بدیهی است که مصداق رفتار الهی بنابر جهان‌بینی افراد می‌تواند متفاوت باشد؛ اما اگر بخواهیم بگوییم رفتار عملی چنگیز سبب شده جویینی چنین برداشتی داشته باشد، بی‌گمان، دچار تناقض شده‌ایم، چراکه رفتار عملی چنگیز گذشته از صلابت شخصی، رسم انقیاد و تساهل و تسامح درحوزه دین، شامل کشتارها و قتل و

- غارت‌های بی‌رحمانه هم می‌شود و قانون چنگیزی مبتنی بر رُعب و وحشت و دوگانه تسلیم یا مرگ، هرگز نمی‌تواند مصداق رفتاری الهی برای او باشد.
- « بر بقایا که اجازهٔ مراجعت یافتند شکرانهٔ آن را که به روز دیگران نشستند و درجهٔ شهدا نیافته‌اند و در زمرة احیا مانده، دویست هزار دینار بر مستظهران حکم کرد...» (همان: ۹۰). «و مؤمنان را چون اشتران ماهار زده، ده ده و بیست بیست در یک رسن قطار می‌کردند... تا زیادت از صد هزار را شهید کردند» (همان: ۱۲۲). بنابراین متن تاریخ جهانگشا، رفتار نسنجیدهٔ محمد خوارزمشاه و غفلت او فاجعهٔ مغول را به وجود آورد و سبب کشته‌شدن انسان‌های بی‌گناه زیادی شد؛ اما آنچه در عبارات فوق‌گفته‌مان مدار تلقی می‌شود، تناقض فکری جوینی است. بر اساس عبارات فوق، جنگ با مغول جنگِ حق علیه باطل است و آوردن تعبیر مؤمنان و شهدا، برای کسانی که در جنگ با مغولان کشته شده‌اند از همین امر ناشی می‌شود، در حالیکه جوینی در موارد متعدّد مغولان را فرستادهٔ خدا دانسته و طرفدار تسلیم و سازش با آنها است. برای نمونه: «خود، لطف ربّانی دستگیری کرد تا ثبات قدم نمودند و بر خلاف دم نزدند...» (همان: ۷۲)، از تسلیم مردم سرزمینش در برابر مغول و مقاومت نکردن در برابر آنها، تعبیر به لطف ربّانی کرده است. همچنین در جای دیگر رستگاری را در تسلیم و سازش دانسته است: «صلاح در صلح دیدند و فلاح در قبول نصیح» (همان: ۷۳).
- از دیگر نمونه‌های ایدئولوژیک دربارهٔ حملهٔ مغول، کاربرد واژهٔ «استخلاص» به جای گرفتن و غصب شهرهاست: استخلاص اترار (همان: ۵۹)، استخلاص فناکت و خجند (همان: ۶۶)، استخلاص ماوراءالنهر (همان: ۷۰)، استخلاص بخارا (همان: ۷۱)، استخلاص سمرقند (همان: ۸۵)، استخلاص بلخ (همان: ۹۶). استخلاص در معنی «رهانیدن» (رک: لغتنامهٔ دهخدا) بار معنایی مثبت دارد، در حالیکه چنگیز نواحی سرزمین ایران را غصب نمود. به نظر نمی‌رسد جوینی نسبت به معنای درست این واژه و موقعیت کاربرد آن ناآگاه بوده باشد؛ اما می‌توان کاربرد این واژه را مدلول دلایلی دانست، از جمله اینکه شرایط کشور ایران مقارن با حملهٔ مغول چندان مساعد نبوده است، مردم از حکومت خوارزمشاهی چندان خشنود نبوده‌اند و محمد خوارزمشاه پایگاه محکمی میان مردم نداشته است، به همین دلیل گرفتن شهرها از دست خوارزمشاهیان حکم رها ساختن مردم از رنج و ظلم و بی‌عدالتی را داشته

- است. دلیل دیگر مربوط به بینشی است که اراده الهی را مسبب حمله و توفیق مغول می‌داند، بدیهی است که در چنین نگرشی غصب معنی ندارد^۱. باورهای ایدئولوژیک دایره واژگانی خاص خود را دارند و متناسب با هدف خود دست به انتخاب می‌زنند.
- «و لشکر مغول را معول چون بر بخت بود و مساعدت وقت، هیچ کس با ایشان نقاری نتوانست کرد...» (همان: ۱۱۷) اعتقاد به بخت و اقبال از ارکان اصلی جهان‌بینی جویینی است که مبتنی بر جبر و تقدیر است. او در جای دیگر می‌گوید: «الجدّ ما کم يُعینهُ أَلجَدُّ عَدَار» به این معنی که کوشش اگر بخت با آن یار نباشد بی‌وفاست. ابیاتی هم با این مضمون آورده است. (ر.ک ص ۱۴ و ۲۰۱).
- «بر متمیزان و بزرگان پوشیده نیست که ملوک برداشته و برگرفته یزدان‌اند و ایشان را الهام‌هاست» (همان: ۱۷۵) این عبارت گفتمان‌مدار است از آن جهت که جویینی با مطرح کردن این دیدگاه، از سوی جنبه الهی برای پادشاهی قان قائل می‌شود و از دیگر سو معانی ضمنی دیگری را به مخاطب القا می‌نماید از جمله اینکه در برابر امر الهی چاره‌ای جز تسلیم و رضا نیست. لازم به ذکر است که باور به نقش معنوی پادشاهان ریشه در باورهای دیرین باستانی دارد، چنانکه در ایران باستان یکی از انواع فرّ - که در اصطلاح اوستایی حقیقتی الهی و کیفیتی معنوی است - فرّ کیانی یا پادشاهی است (ر.ک: یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۱۸ و ۳۱۹).

۲.۳ تفسیر

- با ذکر اینکه تفسیرها ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر هستند (منظور از ذهنیت مفسر، دانش زمینه‌ای اوست که در تفسیر متن به کار می‌بندد)، در این مرحله (تفسیر)، داده‌های مرحله توصیف بر پایه پرسش‌های فرکلاف، مورد تفسیر و ارزیابی قرار می‌گیرد:
- متن دارای ارزش‌های تجربی است. ویژگی صوری دارای ارزش تجربی، ردّپا و سرنخی از تجربه تولیدکننده متن از جهان طبیعی یا اجتماعی را بازتاب می‌دهند. ارزش تجربی با محتوا، دانش و اعتقادات، زبان و قدرت سر و کار دارد و بر آن توجه دارد که چگونه تفاوت‌های ایدئولوژیک بین متون، در بازنمایی‌های مختلفی که از جهان ارائه می‌دهند، در واژگان آن‌ها رمزگذاری می‌شوند. جهان‌بینی و ایدئولوژی، دانش جویینی و هویت اجتماعی او حاصل تجربه زیستی اوست که با بهره‌گیری از زبان ادبی که نشان از دانش گسترده نویسنده در نگارش و ادبیات است، در نوشته او

بازنمایی شده است؛ بنابراین، نوع گزینش و کاربرد نشانه‌های زبانی با نوع تجربه نویسنده ارتباط تنگاتنگی دارد.

- متن متضمن ارزش‌های رابطه‌ای است. ویژگی‌های صوری دارای ارزش رابطه‌ای، ردّپا و سرنخی از آن دسته از روابط اجتماعی به دست می‌دهد که از طریق متن در گفتمان به اجرا درمی‌آیند. ارزش رابطه‌ای به این نکته می‌پردازد که چگونه انتخاب کلمات متن، بستگی به روابط اجتماعی بین مشارکین دارد و چگونه به ایجاد این روابط کمک می‌کند. ارزش رابطه‌ای بر قراردادهای تعاملی متن نیز تأثیر می‌گذارد. یکی از خصوصیات متن دارای ارزش‌های رابطه‌ای که به تعامل بین روابط قدرت نیز مربوط است، رسمی بودن کلمات و جملات است. رسمی بودن، اقتضای روابط اجتماعی رسمی است. مثلاً در تاریخ جهانگشا، انتخاب عناوین و القاب مبتنی بر مدح و ستایش به پادشاهان مغول، به رابطه اجتماعی جوینی و مغول بازمی‌گردد؛ جوینی مورخ دربار مغول بوده و جایگاه اجتماعی او در چگونگی سخن گفتن و انتخاب واژگان تأثیرگذار بوده است.

- متن دربردارنده ارزش‌های بیانی است. ویژگی‌های صوری ارزش بیانی، با فاعل‌ها و هویت‌های اجتماعی سر و کار دارند؛ در این باره در تاریخ جهانگشا، با دو کنشگر و دو هویت متقابل مواجه هستیم، هویت خودی (ایرانی) و هویت بیگانه (مغولی). در هویت خودی، همه مردم ایران، پادشاهان و امیران و نیز نویسنده (مورخ) از کنشگران اصلی هستند. در هویت بیگانه، پادشاهان، خانان و مهاجمان مغول کنشگران اصلی هستند.

- در میان کنشگران متن، کنشگر مغول مسلط است؛ هم حجم اخبار موجود درباره آن‌ها و هم مدح و ستایش نسبت به آن‌ها بیشتر است.

- تقدیر، بخت، یا سرنوشت، کنشگر نامشخص متن است. نامشخص از آن جهت که مانند شخص قابل استناد و ارجاع نیست.

- کاربرد غالب صورت‌های وجهی مطلق، از وجود دیدگاهی شفاف نسبت به جهان حکایت می‌کند. مورخ (نویسنده) با استفاده از وجه مطلق بهتر می‌تواند ایدئولوژی خود را بی‌چون و چرا به مخاطب القا نماید. انتخاب افعال متناسب با رویدادها صورت گرفته و به همین سبب به توصیف بهتر موقعیت کمک نموده است؛ مثلاً در جملات مبتنی بر جنگ و کشت و کشتار، افعالی از این قبیل به کار رفته است:

مدرس گشتن (جوینی) (ب)، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳)، منطمس گشتن (همان)، لگدکوب شدن (همان)، هلاک کردن (همان: ۴۶)، حمله کردن (همان: ۴۹)، منهزم گرداندن (همان: ۵۶).

- عبارت‌بندی‌های افراطی، زمانی گفتمان‌مدار تلقی می‌شوند که مبتنی بر افراط و تفریط باشند. در تاریخ جهانگشا، گاه عبارت‌بندی‌ها، آنجا که در وصف هجوم و کشتار مغول هستند شکلی افراطی به خود گرفته‌اند. در وصف برخی پادشاهان مغول مثل قاآن و منکوقاآن نیز عبارت‌بندی افراطی (مدح مبالغه‌آمیز) دیده می‌شود.
- تضادّ و تقابل معنی‌داری میان ستایش و نکوهش مغولان توسط جویی وجود دارد؛ اما نشانه‌های مبتنی بر بزرگداشت و ستایش در مورد مغول، بیشتر از نشانه‌های مبتنی بر خوارداشت و نکوهش درباره آن‌هاست.
- استعاره‌های گفتمان‌مدار - به ویژه در قالب ابیات به کار رفته در متن - وجود دارد. استعاره هرگاه به صورت افراطی تکرار شود یا مبتنی بر ایدئولوژی باشد، گفتمان‌مدار تلقی می‌شود. به عنوان مثال، در وصف حمله مغول بارها از استعاره‌هایی استفاده شده که مبتنی بر ترس و وحشت هستند: سیل راعب (همان: ۷۲)، اجل (همان: ۹۳)، سیل در انحدار (همان). یا استعاره‌های دیگری که در وصف مغول وجود دارد، مانند: خس (همان: ۴) و جیفه (همان: ۵)، شیاطین تاتار (همان: ۹۵)، ذباب و ذئاب (همان: ۱۳۰) که استعاره‌هایی مبتنی بر خوارداشت و تحقیر هستند.
- از فرآیند اسم‌سازی و شاخص‌سازی به ویژه در مورد پادشاهان مغول بسیار استفاده شده است. کاربرد ترکیباتی چون پادشاه جهان، خان خانان، جهان‌مطاع، ماده امن و امان و ...، از این دست هستند. این اسم‌گذاری‌ها اغلب مبتنی بر ستایش و بزرگداشت هستند.

شاخص عنصری زبانی به حساب می‌آید که مقید به بافت موقعیتی بوده و به مکان، زمان، یا شخصی اشاره دارد که از طریق بافت موقعیت قابل درک است و شاخ اجتماعی عنوان و لقبی است که به اقتضای موقعیت اجتماعی افراد انتخاب می‌شود (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۶۷).

اسم‌سازی و استفاده از شاخص‌ها برای ایجاد ارتباط و آماده‌سازی زمینه برای القای مطلب به مخاطب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ زیرا می‌توانند انعکاسی از روابط سلطه و قدرت باشند.

از مسائل مهم در این مرحله که به تفسیر متن کمک می‌کند، بررسی ابعاد گفتمان است. ابعاد گفتمان از ابعاد موقعیتی فراهم می‌آید. پاسخ به سؤالاتی از قبیل ماجرا چیست؟ چه کسانی درگیر ماجرا هستند؟ روابط میان آن‌ها چیست و نقش زبان در پیش‌برد ماجرا چیست؟ به روشن شدن ابعاد موقعیتی گفتمان کمک می‌کند. در جلد اول تاریخ جهانگشا، ماجرا، حمله مغول به سرزمین ایران است و مردم، حکمرانان سرزمین ایران و مغولان، طرفین این ماجرا هستند. بدیهی است که رابطه میان آن‌ها رابطه طرفین جنگ است؛ یعنی مورد هجوم و مهاجم. حال، اینکه نویسنده در متن، کدام طرف را بر حق می‌داند؛ آیا قصد توجیه گروه خاصی را دارد یا در پی محکوم کردن گروه خاصی است؟ آیا ایدئولوژی پنهان یا آشکاری در متن وجود دارد؟ سؤالاتی است که از طریق زبان متن می‌توان تا اندازه‌ای به آن‌ها پاسخ داد.

۳.۳ تبیین

هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرآیند اجتماعی است. تبیین، گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند؛ همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تغییراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند. همچنین در این مرحله می‌توان موضع‌گیری متن را مقابل مناسبات قدرت تبیین نمود؛ گرچه اساساً نوع ارتباط متن و ساختارهای اجتماعی، رابطه‌ای غیرمستقیم است. این رابطه بیش از هر چیز توسط گفتمان که متن، خود بخشی از آن است برقرار می‌شود؛ زیرا ارزش ویژگی‌های متنی تنها با واقع شدن در تعاملات اجتماعی است که جنبه واقعی یافته و عملی می‌شوند.

تاریخ‌نگاری مستلزم سبک واقع‌گراست و «در سبک واقع‌گرا واژه‌ای ارزش بیشتر دارد که تصویر فیزیکی روشن و قطعی به خواننده ارائه دهد» (فتوحی به نقل از سورملینا، ۱۳۸۹: ۵۱)؛ اما جوینی از اصل تاریخ‌نگاری تخطی می‌کند و با ورود به حوزه ادبیات از سبک واقع‌گرا دور می‌شود. این شیوه جوینی در تاریخ‌نگاری دلایلی دارد: سنت تاریخ‌نگاری

ایرانی در گذشته یکی از دلایل این امر است که مبتنی بر دو رکن تاریخ و ادبیات (در معنی ادبیّت یا ادبی بودن یک متن) است. بنابراین اگر تاریخ جهانگشا در میانه تاریخ و ادبیات قرار گرفته، تحت تأثیر سنت تاریخ‌نگاری گذشته بوده است؛ البته اینکه سنت تاریخ‌نگاری ایرانی در گذشته با ادبیات پیوند دارد، خود دلایل متعدّد دارد، از جمله پسند زمانه، تأثیرپذیری از زبان عربی و نگارش کتاب برای طبقه خاص. نگرش به متن تاریخی به عنوان یک اثر هنری می‌تواند از دلایل دیگر گرایش به ادبیات در تاریخ‌نگاری باشد. دلیل دیگر وجود طبقه حاکم مستبد و عدم آزادی بیان است، چراکه زبان ادبی به دلیل ماهیت ابهام‌گونه و چند لایگی ذاتی، این امکان را برای گوینده یا نویسنده فراهم می‌کند که بتواند آنچه را می‌خواهد بی‌دغدغه و بدون ترس بیان کند و از عواقب احتمالی آن برهد.

در بررسی جلد اول تاریخ جهانگشا، مشخص شد نشانه‌های گفتمان‌مدار بسیاری وجود دارند که مجموعاً ایدئولوژی یا گفتمان جوینی را درباره اموری چون پادشاهی و حکمرانی، سرزمین (ایران، وطن، نژاد)^۳، دشمن (بیگانه، مغول)، روشن می‌سازند. در این مجلد، رفتار دوگانه‌ای وجود دارد که تقریباً همه گفتمان‌های دیگر، حول محور آن و متأثر از آن شکل می‌گیرند؛ واژگان، عبارات، جملات و ابیاتی وجود دارد که مبتنی بر نکوداشت نسبت به مغولان هستند و در مقابل، مواردی هم وجود دارد که مبتنی بر نکوهش و خوارداشت مغولان هستند؛ هم رگه‌هایی از تعصب نسبت به نژاد و سرزمین وجود دارد و هم رگه‌هایی از تفکر جهان‌وطنی اسلامی؛ بنابراین ما با دوقطبی یا تناقض در رویکرد مورخ مواجه هستیم؛ و آنچه مورد سؤال است، منبع و منشأ این تناقض است. به راستی چه چیز سبب می‌شود جوینی چنین رویکردی را اتخاذ کند؟ گزینش این رویکرد آگاهانه است یا ناخودآگاه؟

قاعدتاً جوینی، از تجاوز به کشورش خوشحال نیست و از حضور بیگانگان دل‌آزرده است، شواهد موجود در متن نیز این را اثبات می‌کند. وطن‌دوستی در وجود وی، او را وامی‌دارد که مغولان را بیگانه، متجاوز، وحشی و... بداند؛ اما عوامل فرامادی (جبرانگاری و تقدیرگرایی و تفکر جهان‌وطنی برگرفته از آموزه‌های اسلامی) و علل مادی (وابستگی به دستگاه قدرت) سبب می‌شود او عملاً جانب مغول را بگیرد و این همان چیزی است که دوقطبی فوق را رقم می‌زند. در این میان آنچه مهم است این است که در گفتمان جوینی روابط علّی و معلولی در سایه علل فرامادی قرار می‌گیرند؛ چنانکه جوینی بارها علل حوادث را مورد توجه و انتقاد قرار داده؛ اما علّت العلل یا علّت نهایی همواره تقدیر و

خواست الهی است. این نوع گفتمان، پیامدهایی دارد و از تبعات آن می‌توان توجیه حمله مغول و دعوت به تسلیم در برابر آن را نام برد. جوینی چنین فاجعه‌ای را توجیه می‌کند؛ زیرا او منشأ قدرت و حمله مغول را، الهی و قدسی تلقی می‌کند. تلقی حمله مغول به عنوان عذاب الهی، یعنی چشم‌پوشی از علل واقعی. از سوی دیگر نسبت دادن حمله مغول به خداوند، حس مقاومت را در مردم کم‌رنگ نموده و تسلیم در برابر مغول را برای آنها آسان می‌سازد. جوینی از تحصیل‌کردگان زمان خویش است و تاریخ گواه تلاش وی و خاندانش در ورود به بسیاری از مشکلات جهان اسلام و اهتمام در جهت حل آنهاست؛ این نوع عملکرد و پویایی با تقدیرگرایی او در بسیاری از موارد در تضاد است.

به نظر می‌رسد تضاد رفتاری جوینی، متأثر از جایگاه جوینی در مناسبات قدرت نیز هست. جوینی مورخ دربار مغول است و توسط مغولان وزارت و صدارت یافته است؛ در چنین شرایطی آزاداندیشی محض در نگارش تاریخ امری دور از انتظار است. البته نگارش تاریخ بعد از دوران حضور او در دربار و دور بودن از محدودیت‌های درباری امکان این آزاداندیشی را به میزان قابل توجهی برای او فراهم آورده است، با این حال، کفه تاریخ جهانگشا به نفع قدرت (مغول) سنگین است و این موضوع را نمی‌توان انکار کرد.

گذشته از موارد فوق باید دانست که نگرش مورخ بی‌گمان بی‌ارتباط با روح و موقعیت و مقتضیات زمانه نمی‌تواند باشد. رویکرد دوگانه جوینی ریشه در عواملی چند دارد که به تبیین آنها می‌پردازیم:

- **مذهب و مکتب فکری:** در شکل‌گیری گفتمان جوینی، مذهب و مکتب فکری او بسیار تعیین‌کننده است. تقریباً در همه جوامع سنتی «آدمی تصویری بود که از چشم خداوند یا خدایان دیده می‌شد و هویت او محصول کارکرد یک نظام مقتدر و از پیش تعیین‌شده‌ی باورهای دینی و اسطوره‌ای بود» (احمدی، ۱۳۸۷: ۳۹). تقدیرگرایی ریشه در باور ایرانیان باستان نیز دارد و از مصادیق آن اعتقاد به اراده برتر اهورامزدا، اعتقاد به سرنوشت و تقدیر و اعتقاد به زروان است. در باور ایرانیان باستان اهورامزدا بر همه چیز نظارت دارد (رک. مجتبایی، ۱۳۵۲: ۱۴۰ و ۱۴۳ و ۱۴۴)، مضاف بر آن ضروری است بدانیم تفکر غالب در نهاد اجتماعی عصر جوینی نیز تفکر اشعری است. در مکتب اشعری بر خلاف معتزله، حکم عقل به حسب مدلول نص جاری می‌شود (حلبی، ۱۳۸۹: ۷۱). اشاعره در باب جبر و اختیار، بر این باورند که «همه کارهای بندگان، مخلوق است، و این خداست که آنها را می‌آفریند» (همان، ۹۳).

علمای اشعری قانون علیّت را در مورد آفرینش قبول نداشتند و اصطلاح «عادت الهی» را جایگزین «قانون طبیعت» کردند (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۵). مبارزه اشعریان بر ضد معتزله، تضعیف عقل را در پی داشت و بعدها با حمله مغول و گسستی که در این دوره میان علما و فضلا و مردم افتاد و نیز از بین رفتن مراکز علمی، انحطاط علوم عقلی را شدت بخشید و نتیجه آن «ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص، بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و درآوردن متفکران در شمار ملحدین و زنادقه» بود. (صفا، ۱۳۷۸: ۲۷۳)؛ به علاوه جریان تصوف که از سالها پیش شروع شده بود، در عهد مورد مطالعه ما قوت گرفت و این مسئله نیز بلای بزرگی برای علوم عقلی محسوب می شد

ترک دنیا و اعتماد بیش از حد به خدا (توکل) منجر به عدم فعالیت و تسلیم و ترک نفس و تن آسایی توده‌ها و هرزگردی درویشان می شود. هر نظریه‌ای از یک بدبینی که زاییده اعتقاد به ناپایداری زندگی و این جهان است متأثر است. فلسفه آن سوی خیر و شر، مستلزم گذشت از خیر و شر به معنای عرفی لفظ است. ناچیز گرفتن عقل و معارف ناشی از آن و توسل به اصل کشف و شهود به جای آن، ناگزیر، منجر به خیال‌بافی، نادانی، اهمال در پژوهش در طبیعت براساس فلسفه لادری، و... می گردد. (ریپکا، ۱۳۸۱: ۳۱۵).

- **نارضایتی از حکومت خوارزمشاهی و خستگی از مقاومت:** اوضاع نامناسب اجتماعی و سیاسی، استبداد و ناکارآمدی حکومت خوارزمشاهی و منازعات خونین فرقه‌ای، مدت‌ها پیش از حمله مغول گریبانگیر ایرانیان شده بود؛ علاوه بر آن نفوذ ترکان خاتون در کارها و نبودن اتفاق بین او و پسرش، اختلاف سلطان محمد با خلیفه بغداد، بی‌رحمی و خونخواری با اُمرا و سلاطین مغلوب، اختلاف همیشگی بین رؤسای لشکری، نبود وزیران کاردان و عدم اداره درست امور کشوری (ر.ک: اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۹۴-۹۹) همگی از توان مقاومت مردم برای مقابله با بیگانه می-کاست. از سویی قرار گرفتن در معرض حمله‌های پیاپی - یکبار اعراب و این‌بار مغول - سبب شد

ایرانیان قسمتی از خصائل نژادی خود را فراموش کرده و به صورت ملت بی‌علاقه‌یی درآمدند که دیگر مبارزه برای حفظ ملیّت و بقاء را تقریباً لازم نمی‌شمردند. این است

که می‌بینیم مقاومت‌های کوچک و محلی ایرانیان با مغولان در بعضی از نواحی، چنانکه در کتب تاریخ این عهد ملاحظه می‌شود، بیشتر حکم غزای مسلمانان با کفار مغول داشت، نه صورت نبرد ملی یا مبارزه نژادی با نژاد مهاجم دیگر (صفا، ۱۳۷۸، ج ۳: ۸۳-۸۴).

بنابر آنچه گفته شد عملکرد نامناسب حکومت خوارزمشاهی و خستگی از مقاومت را می‌توان یکی از دلایل تمایل جوینی به توجیه حکومت مغولان و جانبداری از آنان برشمرد. با این حال، ایرانیان در مقابل مغولان از دو مکانیزم دفاعی بهره بردند: یکی پذیرش حکومت فاتح و سازش در جهت تعدیل و اصلاح امور جامعه بود، مانند همراهی امثال خواجه نصیرالدین طوسی و جوینی با حکومت مغول و دیگری شورش، مقاومت و مقابله نظامی، مانند قیام سرداران که توسط تیمور لنگ سرنگون شد (ر.ک: حافظ ابرو، ج ۱، ۱۳۸۰: ۱۹۷ و ۳۴۶).

- **تسلّی خاطر:** در نظر گرفتن منشأ الهی برای فجایع پیش آمده، می‌توانست مرهمی باشد بر زخم سرکوب ایرانیان، به این معنی که آن‌ها با چنین تصویری خود را شکست‌خورده خداوند تلقی می‌کردند و نه سرکوب شده قومی وحشی و نامتمدن؛ حتی تمایل به تصوف که از نتایج تسامحات دینی ایلخانان در این دوره است را برخی به سبب بروز نابسامانی‌های اجتماعی برشمرده‌اند؛ زیرا تصوف (به عنوان یکی از شاخه‌های عرفان) افکار فرد را از بیرون و تعلقات بیرونی به درون متوجه می‌کرد و اینگونه ایرانیان می‌توانستند از نابهنجاری‌ها، قتل و غارت و فسادها چشم‌پوشند و با توجه به مسائل معنوی برای خود منبع آرامشی بیابند. این امر به تدریج به تضعیف خردگرایی در جامعه انجامید؛ اما روی آوردن به تصوف را می‌توان یک مکانیزم دفاعی نیز دانست. صوفی‌گری، نوعی گریز از واقعیت بود؛ اما برای نجات روح آسیب‌دیده ایرانی و احیای ارزش‌های اخلاقی لازم می‌نمود.

- **محافظه‌کاری، ترس و منفعت‌طلبی:** اغلب حکومت‌ها در طول تاریخ، استبدادی بوده‌اند و قطعاً حکومتی که با هجوم و غصب سرزمینی آغاز به کار می‌کند مستبدتر است و در چنین شرایطی کار مورخ بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا آشکارکردن حقایق تاریخی گاه عاقبتی جز شکنجه و مرگ برای او نخواهد داشت. به همین سبب مورخ یا مجبور است سکوت کند یا در لفافه بنویسد و گاه برای اینکه زنده بماند و از نعمتی برخوردار شود حقیقت را مطابق خواست دستگاه قدرت بینگارد.

جوینی در اغلب موارد انصاف تاریخی را رعایت کرده است، هم از دلاوری‌ها و رشادت‌های حاکمان خوارزمشاهی گفته و هم از نواقص و عدم کفایت آنها، هم از وحشی‌گری‌های مغول گفته، هم از آیین‌های ستوده و قوانین بایسته مغول؛ اما با اینکه تاریخ‌جهانگشا را سالها بعد از حمله چنگیز نگاشته است، می‌توان ردپای محافظه‌کاری، ترس و منفعت‌طلبی را در اثر او مشاهده نمود.

از عوامل دیگری که در رویکرد محافظه‌کارانه مورخ نقش دارد، ماهیت آمرانه قدرت سیاسی، استراتژی ارعاب و قانون مبتنی بر دو رکن تسلیم یا مرگ بوده که تصمیم‌گیری و انتخاب را برای عام و خاص دشوار می‌نموده است؛ به علاوه، فساد و تهمت و کارشکنی در دربارها را نیز باید به موارد فوق افزود، این بی‌اخلاقی‌ها، حضور در نهادهای قدرت را شکننده می‌کرد و جان افراد را در معرض خطر قرار می‌داد، به گونه‌ای که به راحتی شخص یا گروهی از درباریان می‌توانستند صرفاً با گواهی دروغ علیه شخص یا گروه دیگر توطئه کنند و او را براندازند؛ حال در نظر بگیرید اگر به اثر یا سخن مکتوبی استناد می‌شد چه عاقبتی در انتظار آن شخص یا گروه می‌بود. خاندان جوینی خود، در چنین فضایی مورد تهمت و توطئه قرار گرفته بوده‌اند؛ بنابراین، کنش محتاطانه و محافظه‌کارانه جوینی دور از منطبق نبوده است.

- **تداوم سنت فرهنگی:** حضور جوینی در دربار مغولان توانست از فشارهای وارد بر مردم بکاهد، از ویرانی‌های بیشتر جلوگیری کند، همچنین کمکی برای بازسازی و آبادانی دوباره باشد. در تاریخ اسلام ذهبی، برادران جوینی به خاطر ابراز مهربانی نسبت به مردم و آبادانی قلمرو تحت تصدی خویش ستایش شده‌اند، «ذهبی مدعی است که عظاملک رعایا را از مالیات‌های بسیاری رهانید، هم خود را مصروف آسایش روستاییان کرد و در عین حال عایدات عراق را دوبرابر کرد. ادعا شده که وی گسترش آبادانی در سراسر شهرها و روستاها را تضمین کرد... ثروت کافی را برای بازسازی بغداد به گونه‌ای که شکوه سابقش را به دست آورد فراهم آورد» (لین، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

به راستی اگر مردانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و جوینی پس از حمله مغول، از همکاری با مغولان سر باز می‌زدند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ غیر از این بود که یا قربانی خشم و کینه مغولان می‌شدند یا باید باقی عمر خود را در انزوا می‌زیستند، بدون هیچ دستاورد علمی و فرهنگی! حضور امثال جوینی و خواجه نصیر سبب شد سنت، فرهنگ و تمدن

ایرانی گرچه بیمار و ضعیف؛ اما زنده بماند و به حیات دیرینه‌اش ادامه دهد، همچنین زمینه برای پیشرفت جامعه ایرانی فراهم گردد. بدیهی است این افراد با آگاهی به اهمیت وجود و حضور خود، به همکاری با مغولان تن داده‌اند.

۴. نتیجه‌گیری

بهره‌گیری از امکانات زبان ادبی به تاریخ جهانگشا وجهه ادبی بخشیده و آن را در میانه تاریخ و ادبیات قرار داده است. تخطی از زبان ساده تاریخ‌نگاری در این کتاب، علاوه بر اینکه پیروی از سنت تاریخ‌نگاری ایرانی است؛ پوششی مطمئن برای ابراز نظر، القای ایدئولوژی و جهان‌بینی است که هم مخالفت یا موافقت با آراء و رفتارها را ممکن می‌کند و هم مورخ را از عواقب احتمالی می‌رهاند؛ همچنین استفاده هنری از موضوعی تاریخی و کاربرد زبان ادبی برای گزارش تاریخ، ابزاری برای تسکین رنج‌های درونی حاصل از فاجعه مغول، می‌تواند باشد؛ زیرا هنر و خلاقیت‌های هنری نوعی مکانیزم دفاعی در برابر آلام و رنج‌های بشری هستند که امکان تخلیه احساسات و عواطف را مقدور می‌سازند. زبان در تاریخ جهانگشا از نقش تبلیغی و ایدئولوژیک برخوردار است و ادبی شدن زبان این امکان را در سطح وسیع‌تری برای مورخ فراهم کرده است. جوینی در موارد بسیاری توانسته با استفاده از ابزارهای ادبی (استعاره‌ها، تشبیهات، کنایه‌ها، ابیات، ...)، معنا، مضمون و حقیقت را مطابق خواست و ایدئولوژی خود گزارش داده و تفسیر نماید.

در شکل‌گیری گفتمان‌های موجود در تاریخ جهانگشا، بافت موقعیتی و دلایل فرامتنی چون تعلق به مکتب فکری اشعری، و نقش پررنگ جبر و تقدیر در این مکتب، جنگ‌های مداوم و خستگی از مقاومت، سعی در تسلی خاطر مردم آسیب‌دیده، محافظه‌کاری، ترس و منفعت‌طلبی و نیز مدارا و تساهل برای تداوم سنت فرهنگی ایرانی و جلوگیری از خرابی‌های بیشتر، همگی تأثیرگذار بوده‌اند و منجر به شکل‌گرفتن دوقطبی خودی (ایرانی) - بیگانه (مغول) شده و نوعی تعارض وجودی را در جوینی به وجود آورده‌اند که بسیاری از رفتارهای او را بر این اساس موجه می‌سازند.

مناسبات قدرت نیز در موضع‌گیری جوینی نقشی تعیین‌کننده داشته و نشانه‌های گفتمان‌مدار تاریخ جهانگشا، انعکاسی از این مناسبات هستند که در زبان متجلی شده‌اند. موضع‌گیری متن تاریخ جهانگشا نه در مقابل مناسبات قدرت؛ بلکه کاملاً در راستای آن و همسو با آن است؛ زیرا خود جوینی در مرکز قدرت قرار دارد و وابسته به نهادهای قدرت

است، مقابله با قدرت حاکم به منزله مقابله با خود اوست. او با توجیه قدرت حاکم، این گفتمان را القا می‌کند که پذیرش قدرت حاکم و حضور در دستگاه قدرت، تسلیم در برابر امر و اراده خداوند است و این امر خدشه‌ای به وطن دوستی او وارد نمی‌کند و به این ترتیب از سرزنش‌های احتمالی علیه خود می‌کاهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است مورخان دیگر نیز به صفات نیکویی درباره چنگیز اشاره کرده‌اند. مؤلف طبقات ناصری به نقل از ثقات، بعد از وصف ظاهر چنگیز چنین صفاتی را برای او برشمرده است: «...در غایت جلادت و زیرکی و عقل و دانائی و هیبت و قتال و عادل و ضابط و خصم شکن و دلیر و خونریز و خونخوار» (جوزجانی، ۱۳۳۳: ۱۴۴).
۲. جویی این واژه را در مورد خوارزمشاهیان و بازپس گرفتن شهرها از مخالفانشان نیز به کار برده است: استخلاص مازندران و کرمان (ج ۲: ۵۰)، استخلاص ماوراءالنهر (همان: ۵۱) استخلاص فیروزکوه و غزنین (همان: ۵۹).
۳. لازم به ذکر است که در تاریخ جهانگشا الفاظ ایران و ایرانی استفاده نشده است؛ کاربرد این الفاظ در مقاله لازمه توضیح و تحلیل مباحث است. همچنین منظور از وطن احساس نوعی هم‌بستگی در میان افراد جامعه ایرانی (در اموری چون سرزمین، دین، زبان، نژاد و...) است که در طول زمان وجود داشته است. (برای توضیحات بیشتر در این باره ر.ک: مقاله «تلقی قدما از وطن»، محمدرضا شفیعی کدکنی).
۴. جوانی عظاملک با استیلای مغول مقارن بوده ولی عمده ایام عمر و کارهای دیوانی او از زمان آمدن هولگو به ایران شروع می‌شود. جویی وقایع مربوط به دوره چنگیز را از معمرینی که با آن ایام هم‌عصر بوده‌اند شنیده و ضبط کرده، او از معتبرین مغول نیز کسب اطلاع می‌نموده و گویا از بعضی از نوشته‌های مغولی نیز استفاده کرده است. (ر.ک: اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۸۵).
۵. تنها خواجه شمس‌الدین جویی نبود که در دوره مغول مورد افترا قرار گرفت؛ در اوایل سلطنت اباق‌خان، قراوغا شحنة مغولی بغداد و نایب او اسحق ارمنی، یک نفر بدوی را فریفتند که بگوید عظاملک قصد آن دارد که با کسان و اولاد و اموال خود راه شام پیش گیرد و به هدایت آن بدوی به خدمت ملوک آن دیار برود (ر.ک: اقبال آشتیانی: ۲۰۱).

کتاب‌نامه

احمدی، بابک (۱۳۸۷)، معمای مدرنیته، تهران: مرکز، چ ۵.

- احمدی علیایی، سعید و محمودی، فنانه (۱۳۹۴)، «جهان‌های اثرگذار در تکوین اثر هنری: تاریخ جامعه، تاریخ هنر، تاریخ هنرمند». فصلنامه تخصصی نقد ادبی. ۸ (۲۹): صص ۳۱-۵۲.
- استنفورد، مایکل (۱۳۹۲)، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، چ ششم، تهران: نشر نی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ مغول*، چ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵)، *نقد ادبی و دموکراسی*، تهران: نیلوفر.
- پیرنیا، حسن (۱۳۱۴)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عظاملک (الف) (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشا*، تصحیح محمد قزوینی، چ چهارم، تهران: دنیای کتاب.
- (ب) (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشا*، تصحیح عباسی، حبیب‌الله و مهرکی، ایرج، تهران: زوار، چ ۱.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)، *ژبانه آتسواربخ*، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۸۹)، *علم کلام در ایران و جهان اسلامی*، تهران: اساطیر.
- رجبی. محمدحسن (۱۳۸۹)، «ما و تاریخ‌نگاری جدید: مروری کوتاه بر تاریخ‌نگاران و تاریخ‌نگاری‌های معاصر ایران». ماهنامه سوره. ۴۸-۴۹: صص ۲۲۸-۲۳۱.
- رضوانیان، قدسیه (۱۳۹۳)، «تاریخ‌گرایی نوین، بررسی کتاب تاریخ بیهقی در بوته نقد جدید»، *فصلنامه تخصصی نقد ادبی*، س ۷، ش ۲۵، صص ۲۱۱-۲۳۰.
- ریپکا، یان (۱۳۸۱)، *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، ترجمه عیسی شهابی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰)، *تاریخ در ترازو*، چ سوم. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۳)، *تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: سخن.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۷)، *نشانه‌شناسی کاربردی*. چ اول. تهران: علم.
- شایسته پیران، فاطمه (۱۳۷۵)، *سخن کاوی و تحلیل مکالمه*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس، چ ۸.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۷)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، چ سوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- عضدانلو، حمید (۱۳۷۵)، «درآمدی درباره‌ی گفتمان یا گفتمانی درباره‌ی گفتمان»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۰۳-۱۰۴، صص ۴۷-۵۲.
- فخام زاده، پروانه (۱۳۷۵)، *نقش نهادهای کلامی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی تهران.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴)، *نظم گفتار درس افتتاحی در کژدو فرانس*، ترجمه باقر پرهان. تهران: آگه.

تبیین گفتمان متناقض جویبی مبتنی بر ردّ و قبول مغول در جلد ... ۲۹

فرکلاف، نورمن (۱۳۸۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، چ ۳.

لطفی پورساعدی، کاظم (۱۳۷۲)، «درآمدی به سخن کاوی»، *مجله زبانشناسی*، شماره پیاپی ۱۷، ص ۹-۳۹. لین، جورج (۱۳۸۹)، *ایران در اوایل عهد ایلیخانان (رنسانس ایرانی)*، ترجمه سید ابوالفضل رضوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ ۱.

مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی ایران باستان*، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: سروش، چ ۲.